

خیر کوتاه

## بازگشت پیکر ۱۱ شهید دوران دفاع مقدس

فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح اعلام کرد: «پیکرهای پاک ۱۱ تن از شهدای تازه تفحص شده دوران دفاع‌مقدس پنجشنبه ۱۷ آذر، ساعت ۱۰ صبح از طریق آبراه بین‌المللی اروندرود وارد اسکله آبادان شد.» سردار سیدمحمدافزاده افزود: «این شهیدان مورداستقبال مردم شریف آبادان و خرمشهر (به نمایندگی از سوی ملت بزرگ ایران) قرار گرفتند.» پیکرهای دو شهید گنم غواص در بیستم‌مردام قدقمانی، والفجر ۱، خبیر، بدر، کربلا۱، بیت‌المقدس ۷ و تک‌های دشمن در سال ۶۷ هستند که در دوره‌های اخیر تفحص در مناطق عملیاتی جنوب عراق در استان‌های میسان و بصره به‌دست آمده‌اند.

### افتتاح یادمان شهدای گنم

مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس استان گلستان گفت: «پیرو تقاضا و پیگیری‌های مکرر مردم بخش وشمگیر و شهر انبارالوم، یادمان شهدای گنمافتتاح شد.» سرهنگ محمدرضا کاظمی در ادامه گفت: «مبنی بر درخواست میزبانی از شهدای گنم‌ام وعظراکین کردن فضای معنوی شهر، پیکرهای دو شهید گنم غواص در بیستم‌مردام سال ۱۳۹۴ در زمینی به متراژ ۲۰۰۰ مترمربع به خاک سپرده شدند. یادمان شهدای گنم‌ام شهر انبارالوم چهارمین یادمان شهدای گنم‌ام استان گلستان است که در سال‌جاری افتتاح شده است.»

### یاد

## آرزوی یک تخریبچی

باز کردن میدان مین در هر عملیات به‌ویژه در تاریکی شب کار سخت و خطرناکی بود که به‌عهده نیروهای واحد تخریب گذاشته شده بود. به قول معروف نخستین اشتباه آنان آخرین اشتباه‌شان بود.اگر مین منفجرمی شد، دست و پا و چشم‌شان از دست می‌رفت یا شهید می‌شدند. به گزارش ایسنا تخریبچیان در گردان تخریب لشکر ۵۷(رستان) که به «واحد ایثار» معروف شده‌بودند، در بیشتر مواقع پس از خنثی کردن میدان مین، در ادامه عملیات هم شرکت کرده و به سایر رزمندگان کمک می‌کردند. در عملیات «فتح ۵» یک آبدامزی شهید «پلوت» عراق هم چنین شد، یکی از نیروهای واحد تخریب، نوجوانی به نام «مرضی آقایی» بود. او در وصیتنامه خود نوشته بود: «خدایا من آرزوی شهادت دارم واز تو می‌خواهم شهادتم را به وسیله اصابت تیر به قلبم که برای احمد حسین(ع) می‌تپد قرار دهی تا برمنده اول‌نیشم و قلبم فدای امام اعلی‌الحسن(ع) شود.» پس از عملیات از تیم تخریب خواسته شد که به مقر خود بازگردند اما آنها صلاح برداشته و به همراه گردان در ادامه عملیات شرکت کردند. چند نفر از رزمندگان خود را به خطر انداخته و برای انهدام تانک دشمن اقدام کردند. از جمله افراد داوطلب احمد قاسمزاده و مرضی آقایی بودند. آنها با هدف انهدام سنگر به طرف دشمن حرکت کردند و نوع عملیات آنان به روش جنگ چریکی و حرکت و دودین با سرعت و استفاده از خیزهای «پنج ثانیه» بود. در آخرین لحظاتی که مرضی آقایی در شش‌م به نزدیک‌ترین کامپیوتر به سنگر دشمن رسانده بود تیر دشمن به سینه‌اش اصابت کرد و او به آرزویش رسید. پس از او احمد قاسمزاده خود را به آن سنگر رساند و با پر تاب نارنجک آن را منهدم کرد.

### خبر

## حکم محاربه و چالش‌های آن

ادامه از **صفحه اول** ۱۳۹۲سپاری از جرائم برهم زنده امنیت را در حکم محاربه و افساد فی الارض می‌دانست و پس از این سال با استفاده از نظر قضایی دیگر مستقلا این جرائم را افساد فی الارض دانسته است که برای آگاهی از آن می‌توان به ماده ۱۷۹قانون مجازات و مواد بعد از آن مراجعه کرد. سؤال سوم در خصوص شرط سلاح در محاربه و افساد فی الارض است. در قرآن کریم نامی از سلاح نیامده و آیه شریفه مطلق است؛لکن در روایات، محاربه به‌طور عمده با سلاح قابل ارتکاب است و با عبارت کشیدن سلاح به قصد ترساندن مردم معنا شده است. در عصر حاضر معنای سلاح متفاوت شده و به‌جای شمشیر، سلاح گرم لک نیز پذیرفته شده و این خود توسعه عنوان مجرمانه است که از نظر همه منطقی است. برخی با توسعه محاربه بدون سلاح مخالفند که مخالفت آنها منطقی به‌نظر نمی‌رسد؛ برای مثال به این فرض که آیا چرخاندن شمشیر بالای سر در یک خیابان

امنیت یک شهر را بیشتر به‌هم می‌ریزد یا ریختن مقدار زیادی سیاتور در سدی که آب همان شهر را تامین می‌کند، پاسخ منطقی نمی‌دهند؛ در حالی که واضح است که ابزارِی که اسید یا سم پر تاب می‌کند، می‌تواند بسیار خطرناک‌تر از سلاح سرد باشد. از این جهت قانونگذار با عنوان کرن محاربه و افساد فی الارض در جهت صحیحی حرکت کرده و پانح را به محاربه و از این برندن امنیت را بدون سلاح به افساد فی الارض اختصاص داده است. و سؤال آخر درباره مجازات محارب و مفسدفی الارض. لایحه مجازات اسلامی که در سال ۸۶ به مجلس ارسال شده بود، مقرر می‌داشت که قاضی بین مجازات‌های چهار گانه محاربه مخیر نیست و باید به‌تر تیب حکم دهد. ماده ۲۲۸ این لایحه مقرر کرده بود: هر گاه محارب کسی را به‌قتل رسانده باشد، اعدام، هر گاه مالی را اسرقت یا ارتلاف کرده باشد، قطع دست، در صورتی که کسی را مجروح کرده باشد، تبعید به همراه قصاص یا قطع دست و در صورتی که قطع مردم ترسیده باشند، به تبعید محکوم می‌گردد. این رأی که برخلاف قانون پیشین بود در کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی در مجلس هشتم به تصویب نرسید و ماده ۸۳ احرا صرا مقرر کرد انتخاب هر یک از مجازات‌ها برعهده قاضی است. بر این اساس، رکن اصلی محاربه و افساد فی الارض با قصد به‌هم زدن امنیت یا علم به برهم خوردن آن و نتیجه‌حاصله (که عبارت از به‌هم خوردن واقعی امنیت در محیط است) ذات محارب و افساد فی الارض است که در صورتی که با سلاح باشد در ماده محاربه (۲۷۹) و در صورتی که با ارتکاب دیگر باشد در ماده افساد فی الارض (۲۸۶) قابل مجازات است و از آنجا که قضات دادگستری در جمهوری اسلامی ایران شخصا غیرمجتهدمقدیمه به‌قانون هستند و نمی‌توانند در غیرموارد مصرح به قفه مرآجه کنند، لازم است به قانون استناد کنند؛ قانونی که از میان آرای فقهای یکی را برای اداره جامعه انتخاب کرده است.

# ایتارومقاومت



**مژگان مهربانی** روزنامه‌نگار

چه نام جاودانه‌ای از خود به جا گذاشت این مرد؛ دانشمندی که همه عمرش را صرف تحصیل علم و آموزش کرد تا بتواند کشورش را بین دیگر کشورهای دنیا سرفراز کند. فعالیت‌های او در عرصه فیزیک هسته‌ای عاملی شدد برای رخ کشیدن اقتدار علمی ایرانیان. از این روستست که او را مرد توسعه فناوری سخت می‌دانند. تحقیقات و پژوهش‌های دکتر مجید شهریاری در حوزه فیزیک هسته‌ای توانستت سرویس‌های امنیتی آمریکا و رژیم صهیونیستی را به ناهوش در آورد؛ تا جایی که نقشه ترورش را طراحی کنند. دانشمندان نامی کشورمان شاید در زمان بودنش گنم خدمت کرد اما با شهادت خود چراغ راهنمایی شدند برای جویندگان علم. دانشجویانی که او تربیت کرده امروز هر کدام یک مجید شهریاری هستند که می‌توانند ما به افتخار ایران باشند. مقام معظم رهبری چه زود درباره این شهید شخصیت «شهادت دکتر شهریاری، آبرویی داد به جامعه علمی کشور. شهادت هم چنین شخصیت برجسته و مورد قبولی، به دشمن نشان داد که در محیط جمهوری اسلامی، اینچور شخصیت‌ها به انگیزه‌هایی وجود دارد.» ۱۶ آذر سالاروز تولد اوست. همین بهانه‌ای استت تا بای صحبت‌های دکتر بهجت قاسمی، همسر و محسن پسرش بنشینیم.

دکتر بهجت قاسمی، بانوی پرمشغله‌ای است. بیشتر وقتش به تدریس در دانشگاه می‌گذرد. در واقع همه توانش را گذاشته تا با پرورش نخچه‌های علمی راه همسرش را ادامه دهد. از این‌رو خیلی فرصت گفت‌وگو ندارد و سخت می‌توان بای صحبتش نشست. بی‌مقدمه سر حرف را بازی می‌کند و به روزهای جوانی‌اش برمی‌گردد؛ دوری که در دانشگاه صنعتی شریف دانشجویی سال آخر کارشناسی ارشد فیزیک هسته‌ای بود. دکتر شهریاری تازه به این دانشگاه آمده بود. دانشجویی سوال اول کارشناسی ارشدش بود اما نور چشمی استادان. اطلاعات علمی بالای او باعث شده بود بعضی از دانشجویان برای رغب مشکل درسی خود به او مراجعه کنند. یکی از همان‌ها قاسمی بود که باید میبخت برنام‌نویسی کامپیوتر را آماده می‌کرد. دوستان به او پیشنهاد دادند که از شهرپاری کمک بگیرد و همین باعث آشنایی آنها شد. قاسمی به یاد آن روزهای «مجید» از بهترین‌های دانشگاه بود؛ جوانی محبوب و مؤبد. متانتی که داشت در بین دانشجویان یاززد بود. بی‌دریغ به بچه‌ها کمک می‌کرد. به‌عنوان هم‌دانشگاهی برپام قابل احترام بسود اما هیچ وقت تصور نمی‌کردم که از من خواستگاری کند. ۲۸سال از مجید بزرگ‌تر بودم. همیشه دلم



محسن، پسر دکتر شهریاری؛

**هر آن کسی بی ادب شد می‌خورد چوب**

**مکت**

بعد از مازن نوبت به محسن، پسر دکتر شهریاری است که خاطراتی که از پدر به یاد دار، دباگو کند. او درس خوانده رشته پرست است و مثل پدرش سر به زیر و محبوب است. رابطه پدر و پسریشان را تعریف می‌کند: «علاقه پدرم به ریاضی باعث شد من هم علاقمند به این رشته شوم. گاهی وقتی به خانه می‌آمد چند مسئله ریاضی جلون من می‌گذاشت می گفت حل کن. بعد من این کار را می‌کردم. مسئله می‌نوتم و می‌گفتم حالا شما حل کن. با هم شوخی داشتیم. پدرم شعری را مرتب می‌خواند و من هم یاد گرفتم شعر از ملاهاشم زنجانی است: «دب خوب است ادب خوب‌تر است. این اثر ابتدا خاطرات همسر شهید از مدت‌زدگی و کار، جدی بود اما مواقع دیگر فوق‌العاده نرم و متواضع. یکی از دوستان پدرم برپام تعریف کرد که گویا با هم از جلوی ساختمان نیمه‌کاره دانشگاه‌دم می‌شوند، کارگری که بابا را می‌شناخت نزدیک می‌شود و با همان لباس‌های خاکی او را در آغوش می‌گیرد. بابا هم کلی با او خوش و پیش می‌کند و خداحوت می‌گوید. همیشه با کسانی که مقام اجتماعی پایین‌تری داشتند متواضع بر خود می‌کرد.» اما موضوع دیگری که محسن روی گفتنش تأکید دارد ادرات خاص شهید شهریاری نسبت به آیت‌الله جوادی املی است. می‌گوید: «پدرم سخنرانی‌های ایشان را همیشه گوش می‌داد. به کلاس اخلاق استاد طبیب هم می‌رفت.» بعد از شهادت، دکتر آیت‌الله جوادی املی پیامی فرستادند: «همسر و خانواده شهید شهریاری مطمئن باشند که وی در روح و ریحان است. اگر با دودست پر به بارگاه‌الهی راه یافت، نه تنها مشکل خودش را حل می‌کند بلکه مشکل دیگران را هم برطرف می‌کند و از دیگران شفاعت خواهد کرد.»

## آشنایی با شهریار وطن در کتاب «استاد»

کتاب «استاد» خرده‌روایت‌هایی از زندگی استاد شهید دکتر مجید شهریاری به قلم فاطمه شاریان بویا در قطع رقعی و ۲۲۲ صفحه است که توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است. در این کتاب حدود ۲۰۰ خاطره از دوستان، دانشجویان، همکاران، همسر و فرزند شهید مجید شهریاری که همگی از آن استاد شهید درس گرفته‌اند، ذکر شده است. این اثر ابتدا خاطرات همسر شهید از مدت‌زدگی و آشنایی و مامعسل و دوران خوابگاه دانشجویی و زندگی سراسر ساده و بی‌برای آن شهید عزیز را به‌صورت روان و جذاب نقل می‌کند. در ادامه نویسنده از زبان دانشجویان و دوران دانشجویی و استادی آن شهید، مطالبی دل‌نشین و تأثیر گذار را از اخلاق و رفتار خوب آن بزرگمرد روایت می‌کند. در خانه نکانی راز لسان همکارانش و شاگردانش در مورد ستن و سیرود عملی و گفتاری آن استاد شهید به رشته تحریر درمی‌آورد. تصاویر به‌جامانده از آن شهید بزرگوار از قسمت‌های مهم و به‌یادماندنی به حساب می‌آید. چه بسپازاد کسانی که آموخته‌اند از تعهدش، نکته‌سنجی‌اش، سخاوت علمی‌اش، پدرا نه‌هایش، رفاقتش، اخلاصش، عاشقانه‌هایش، لطافتش، جدیتش، صبر و ایستادگی‌اش و… که تمام اینها، تنها گوشه‌هایی از وجود شهید است.

بخش‌هایی از کتاب استاد از زبان یکی از دانشجویان می‌خوانیم: «فکر کنم ترم دو بودیم که یکی از استادان، مدتی سر پرست دانشگاه شد. ما تر م قبل با ایشان درس



# چه ساده نشناخیمت، استاد!

پای صحبت همسر و فرزند شهید هسته‌ای، دکتر مجید شهریاری به مناسبت سالروز تولد او

می‌شویم: «آن روز ترافیک شدید بود. راننده دکتر مجبور بود به آرامی حرکت کند. در این حین موتورسواری خود را به ماشین نزدیک تولد محسن و زهرارنگ دیگری به زندگی دانشگاهی آنها داده بود؛ اگر چه قاسمی روزهای پرمشغله‌ای را پشت‌سر می‌گذاشت. رسیدگی به گذاشتن تا قبل از جلسه رسمی خواستگاری می‌کرد. شهرپاری هم که مرتب دانشگاه بود؛ حرف‌هایشان را زده باشند. عروس تنها یک خواسته داشت و آن هم صداقت در زندگی بود. قاسمی تعریف می‌کند: «کمتر مجید را در خانه می‌دیدم. وقتی هم می‌آمد آنقدر خسته بود که نای حرف‌زدن نداشت. مسئولیت‌بار زندگی روی دوش خودم بود. هر روز صبح ۴چه نوپا را باید به مهد می‌بردم. شهرزبیا کجا میدان انقلاب کجا. بعد سر کار می‌رفتم. در سرا و مراگما وضعیت همین بود.»

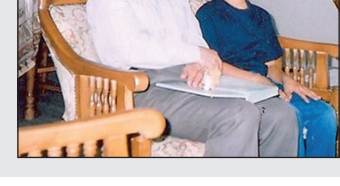
کس به خانه ما می‌آید مخفتر شده است. عشقش، محبتش، یگانگی‌اش، خلوصش، نمازهایش برای من ارزش بود.»
مجید را مبنی بر کسب اجازه برای خواستگاری به من داد.» این حرف فرای باورهای قاسمی بود. شهرپاری نخبه دانشگاه. با هم قرار آشنایی بیشتر گذاشتند تا قبل از جلسه رسمی خواستگاری می‌کرد. شهرپاری هم که مرتب دانشگاه بود؛ حرف‌هایشان را زده باشند. عروس تنها یک خواسته داشت و آن هم صداقت در زندگی بود. قاسمی تعریف می‌کند: «کمتر مجید را در خانه می‌دیدم. وقتی هم می‌آمد آنقدر خسته بود که نای حرف‌زدن نداشت. مسئولیت‌بار زندگی روی دوش خودم بود. هر روز صبح ۴چه نوپا را باید به مهد می‌بردم. شهرزبیا کجا میدان انقلاب کجا. بعد سر کار می‌رفتم. در سرا و مراگما وضعیت همین بود.»

**خیلی به خدا اعتماد داشت**

از زمان نامزدی تا دواج فقط چند ماه طول کشید. آنها زندگی مشترک خود را شروع کردند با حداقل برنامه‌ها. مراسم عروسی خود را در سالن پاشتی دانشگاه برگزار کردند؛ آن هم با حضور جمعی از دوستان و همکلاسی‌ها. در پایان هم عروس و دامام به سوسنیتی که در خوابگاه دانشجویی به آنها داده بودند رفتند؛ یک اتاق ۱۲ متری با کمترین امکانات. قاسمی از سختی‌های اول زندگی‌اش می‌گوید: «مجید با چند پایه و یک ورقه چوب طاقچه‌ای در دست خانه را برمی‌داشت و توپ بود که به در و دیوار می‌خورد. قاسمی می‌گوید: «از خواندن دیوان حافظ لذت می‌برد و گاهی اشک روی گونه‌هایش روان بود. بعضی وقت‌ها دلش می‌خواست من را هم شریک کند. می‌آمد آشپزخانه و شروع می‌کرد در خورد. قاسمی می‌گوید: «نخستین کاری که می‌کرد میز ناهار خوری را تبدیل به میز تنیس می‌کرد و با بچه‌ها بازی می‌کرد. صدای هیاهوی‌شان خانه را برمی‌داشت و توپ بود که به در و دیوار می‌خورد. قاسمی می‌گوید: «نخستین کاری که می‌کردم که یعنی گوشم با تو است. یک‌بار قابلمه را زمین گذاشتم و نشستم؛ گفتم بخوان. این یک پیشتر را دوباره بخوان. می‌خواستیم به او نشان دهیم که من پابین می‌انداخت متواضعانه می‌گفت به او گوش دادم. شاید احساس می‌کرد که من هم خدای می‌فهمم، خوشحال می‌شد. همیشه به خدای می‌گفتم چه شد که مجید را سر راه من قرار دادی. سعی می‌کرد در مناسبت‌ها حتما هدیه‌ای برای ما تهیه کند؛ حتی اگر یک شاخه گل بود. گاهی اوقات که دیر به خانه می‌آمد به شوخی می‌گفتم را هم گم کردی چه عجب از این طرف‌ها! سبسر ش از پابین می‌انداخت متواضعانه می‌گفت شرمندهام.» شهید شهریاری عادت به خواندن قرآن به‌صورت ترتیل داشت. این را همسرش بهتر تعریف می‌کند: «انصافا صدای قشنگی داشت. یکی از دوستان، صوت ترتیل را ضبط کرده. الان در موبایل دخرتم هست. به سبک استاد پرهیزگار می‌خواند.»

**عزیز ترین کسم جلوی چشمم شهید شد**

۸ آذر سال ۱۳۸۹، صبح زود قرار بود قاسمی به محل کار خود برود اما به علت اجرای طرح زوج فرد امکان آن مهیا نبود که با وسیله نقلیه خودش راهی شود. از این‌رو با همسرش همراه شد. سوار بر ماشین شدند. باقی ماجرا را از زبان قاسمی



داشتم. نظراتی شنیده بودیم که انتقاد زیادی به ایشان وارد بود. این تصمیم برپام خیلی گران تمام‌شده بود. با بچه‌ها فرود اتر عرض کنیم. با خیلی از استادان هم صحبت کردیم. یادم هست وقتی با یکی دو نفر دیگر رفتیم اتاق دکتر شهرپاری و از دغدغه‌ها ایمان گفتیم. ایشان ما را به صبر و آرامش دعوت کرد رند که در عکس‌العمل نشان دادن مجله نکنیم. یادم هست به ایشان گفتیم حاضر بیم تحصن کنیم و… و از او خواستیم ریاست دانشگاه را بپذیرند و ما هم هر کاری لازم باشد و در توانمان باشیم. انجام می‌دهیم. اما ایشان حرف‌هایی زدند که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. گفت که خودش هم نقدهایی به این انتصاب دارد، ولی دنبال ریاست دانشگاه نیست و این موضوع آن قدر برایش بی‌ارزش است که مثل این می‌ماند، یک چوب کبریت از اینجا بردارد بگذارد آن طرف‌تر. گفت ترجیح می‌دهد به کار علمی خودش ادامه بدهد و زمان، همه چیز را مشخص می‌کند. ما را هم آرام کردند. و چقدر راحت فهمیدیم که تو تنها استاد درس و مشق دانشگاهمان نبودی! تو استاد راهمان بودی از میان تمام علم و دانش و سختگیری و دقتات، از میان تمام تواضع اختیاری‌ات، دگر رفتیم اتاق دکتر شهزباری و از دغدغه‌ها ایمان گفتیم. ایشان ما را به صبر و آرامش دعوت کرد درس در مناسبت‌ات برایش می‌کری و ما کیف می‌کردیم که می‌شود عاشق بود و عالم بود… چه ساده نشناخیمت استاد.»

# هم‌شهری

**یادداشت**

**حامد یزدانی**؛ روزنامه‌نگار

نیم‌نگاهی به واقعه ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲

### جنایتی که در تاریخ ثبت شد

سال‌هاست که در تقویم رسمی‌مان روز ۱۶ آذر را به‌عنوان روز دانشجو نامگذاری کرده‌اند. شاید برای خیلی از ما متصور شود؛ منظور دانشجویانی است که در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی یا دوران دفاع مقدس یا به شهادت رسیده‌اند. اما ماجرا به سال ۱۳۳۲ برمی‌گردد؛ یعنی ۶۹سال پیش؛ روزی که ۱۳ دانشجو به نام‌های «مهدی آذر شریعت رضوی»، «مصطفی بزرگ‌نیا» و «احمد قندچی» شهید شده‌اند. اینکه در این روز چه اتفاقی افتاده و چرا این آئفر شهید شده‌اند مطلبی است که در گزارش زیر می‌خوانید.

اتفاقی که در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ افتاد به سقوط دولت مصدق با کودتای آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها برمی‌گردد. ماجرای رخ‌داده ایران را در بهت فرو برد و دانشگاه تهران بیش از پیش رنگ ضددیکتاتوری به‌خود گرفت. این در حالی بود که در افکار عمومی ایرانیان نفرت از کودتاجیان موج می‌زد. آنها هر روز اخباری از گوشه و کنار کشور می‌شنیدند که نمایندگان دولت‌های خائن قرار است به ایران بازگردند. وعده ورود فریب‌الورود «دنپس رایت»، کاردار سفارت انگلیس، حضور نیکسون، معاون آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا در ایران در کنار محاکمه مصدق در چند روز مانده به آذر ماه گواهی بر این شایعات بود. از سوی دیگر خبر رسید که نیکسون در روز ۱۷ آذر به ایران می‌آید و همین خشم مردم به‌خصوص دانشجویان را به‌غلیان آورد؛ چرا که آنها معتقد بودند با اوضاع پیش‌آمده دانشگاه، تحمل حضور نیکسون را ندارند. در روز ۱۷ آذر دانشجویان دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی، علوم، دندانپزشکی، فنی، پزشکی و داروسازی دانشگاه تهران تظاهرات پرشوری علیه کوتاجیان برگزار کردند. تظاهرات دانشجوپان در روز بعد هم ادامه پیدا کرد و به خارج از دانشگاه کشیده شد، مأموران شاه با دانشجویان در گیر شده و جمعی را دستگیر و گروهی را زندانی کردند. زرم‌مه‌هایی که از گوشه و کنار شنیده می‌شد دانشجویان را بیشتر به ایستادگی و مقاومت علیه دیکتاتوری شاه و استبداد مضمم می‌کرد. روز ۱۶ آذر در دانشگاه تهران متفاوت از روزهای قبل آغاز شد. استادان و دانشجویان با ورود به دانشگاه متوجه استقرار تجهیزات گارد رژیم شاهنشاهی و آرایش سربازان و اوضاع غیرعادی دانشگاه شدند. دانشجویان برای اینکه بهانه‌های به‌دست گاردی‌ها ندهند مثل همیشه آرام و بی‌صدا وارد کلاس‌های خود شدند اما سربازان با دستور مسئولان ارشد خود به میان دانشجویان رفته و اقدام به دستگیری بعضی از آنها کردند. سپس با ضرب و شتم، دانشجویان را سوار بر اتوبوس‌های مستقر شده در بیرون از دانشگاه کردند. رئیس‌وقت دانشگاه تهران که چاره‌ای جز مدارا با گاردی‌ها نداشت برای حفظ جان دانشجویان، دانشگاه را تعطیل اعلام کرد اما گاردی‌ها که وجدانشان لبریز از کینه بود دست برداشته با اینکه دانشجویان بی‌سختی‌ها را در دانشگاه می‌دیدند، با کلاس‌ها و دستشویی‌های دانشگاه را در دستکارت می‌گرفتند تا دانشجویی که در جریان اعتراضات مشرخرشان کرده بودند را پیدا کنند حتی مستخدم دانشکده را شکنجه کردند تا حریم‌های باشد برای اینکه دانشجویهای معترض خود را نشان دهند. حضور نظمیان در صحن دانشکده فنی به درگیری میان دانشجویان و نظامیان منجر شد. عده‌ای از سربازان، دستکارت‌های دانشجویان را محاصره کرده بودند تا کسی از دانشکده خارج نشود در این میان دسته‌ای از سربازان با سرنیزه این محل را محاصره کردند. دانشجویان شیشه‌های آتومبیل‌ها را به‌شکنند و در راهی جنبوبی و غربی دانشکده را داشتند، رگبار گلوله باریدن گرفت. برخی دانشجویان خیابان‌های مرکزی شهر شدند و در محل پناه بردند و برخی به کلاس‌ها و دستشویی‌های دانشگاه فرار کردند. برخی که فرصت فرار نداشتند هدف گلوله سربازان قرار گرفتند و مانند برک خزان در صحن دانشکده و به‌لای آن به زمین افتادند. مصطفی بزرگ‌نیا از دانشجوپان سال اول دانشگاه فنی، همان ابتدا با اصابت ۳ گلوله شهید و مهدی آذر شریعت رضوی هم به‌شدت مجروح شد. او همینطور که بدن خود را روی زمین می‌کشید دوباره مورد هدف قرار گرفت و به شهادت رسید. احمد قندچی هم دانشجوی دیگری بود که با اصابت گلوله شهید شد. دانشکده تهران به پیروی از دانشکده فنی و به‌عزای شهیدان از دست داده در اعصاب عمیقی فرو رفت. بعداز ظهر آن روز دانشجویان با کراوات سیاه از دانشکده حرکت کرده با سکوت غم‌آلود و ماتم‌نظر در رخصسپاری خیابان‌های مرکزی شهر شدند و در خیابان‌های لاله‌زار و استانبول انبوه دانشجویان عزادار این ماجرا را برای عابران اعلام می‌کرد. بیشتر دانشکده‌های شهرستان‌های برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعصاب کرد. در مقابل سیل اعتراض، جنبانگاران گفتند که دانشجویان برای گرفتن تفنگ به سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجبارا تیرهایی به هوا شلیک کردند و تصادفا ۲ نفر کشته شدند.»

**روایت دکتر چمران از روز ۱۶ آذر**

شهید چمران در بخشی از روایت خود از ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ دانشگاه تهران می‌گوید: «من نیز همسراه عده‌ای از دانشجویان وارد آزمایشگاه شدم. خون مجروحان آنقدر زیاد بود که پایین پله‌ها گلگون شده بود. بین دوستان ما، شیشه پای یکی را شکافت. دیگری پایش هدف گلوله قرار گرفته و سوراخ شده بود. گلوله از یک طرف پا وارد شده و از طرف دیگر خارج شده بود. دانشجویان و مستخدمان آزمایشگاه مشغول بستن زخم‌های دانشجویان مجروح بودند. از حدود ۰۳ نفر که به آزمایشگاه مقاومت مصالح، پناه بردند، به استثنای ۱ یا ۲ نفری همه مجروح شده بودند. دانشکده کاملا محاصره شده بود و کسی نمی‌توانست خارج شود. هنگام تیراندازی در داخل دانشکده، سربازان خارج دانشکده نیز شروع به تیراندازی کردند و مقداری از سنگ‌ها و شیشه‌های جلوی دانشکده فنی را شکستند. پس از ختم گلوله‌بارن، دقیقهای سکوت دانشکده را فرا گرفت. ناگهان در میان سکوت آه بلندی به گوش رسیدیم که مانند دشنه در قلب ما فرو رفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد. ناله‌های بلند و سوزناک به ما فیماند که عده‌ای مجروح شده‌اند و در همان جا افتاده‌اند. اولیای دانشکده، مستخدمان و چند نفری از دانشکده پزشکی می‌خواستند مجروحان را به پزشکی برده معالجه کنند ولی سربازان با تهدید به مرگ مانع از این کار شدند. بدن مجروحان در حدود ۱ ساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند.»

